



۲۰۱۷/۰۴/۲۸

مصطفی عمرزی

سرزمین شهداء



عرضی با درد و الم:

نوشته پربار و ارزشمند محترم مصطفی عمرزی که از عمق درد های واقعی اجتماع و حقیقت عریان سرنوشت تلخ میلیون ها هموطن مظلوم تصویر تلخی را پیشکش می نماید، حقیقت عریانیت از نابسامانی هایی که در سرزمین ما سیل خون و آتش را درین نزدیک به چهار دهه جاری ساخته است. این بربادی که آغاز آن از کودتای ننگین هفت ثور به کار روایی های گروه وطن فروشان خلق و پرچم سازمان دهی گردید و با روز بدتری های تنظیم های تشنه قدرت جهادی و هشت ثوری ها، به اوج خود رسید که به تدریج با عاقبت و پایان نا معلومی ادامه دارد. این مضمون زیبا و روشن گر واقعیت های حیات رقت بار یک ملت... ملت بی دفاع و مظلوم افغان، هیچ مبالغه و سؤالی را مطرح نمی سازد. آفرین بر احساس و قلم توانای ایشان.

گاه شدت مصایب، عادت ما برای دریافت غم و اندوه را می شکند و در حسرت آن چه از دست داده ایم، در منظر خون، تاریخی تداعی می شود که در زمان خطوط سیاه، بر دایره زندگی ما کشیدند و در هاله این حصار، دود هستی ما در آسمان آبی، ابر های تار در تراکم و در گذار است.

در دشت ها، در کوهساران، در بلندی ها و در خاک خشک، نمین و تر، در اراضی که در همه جای این هستی غمین است، در گورستان خفتگان آشنا، مسافر، بیگانه و گمنام، چوب ها، آهن ها و توغ هایی در تکه های سبز، سرخ، سفید و سیاه، منظر افسوس از رنجی ست که در روزگار سیاه، از سهم ما از هستی و زندگی بُریدند و در تکه پاره های آن، غمکده ای به بزرگی می رود که در مدام سلسله جنگ، فرزندان این وطن، هنوز در مسیر لوح تقدیر، چیزی از طمع نیافتند که در تعریف خوش، زندگی و شکوه زیبایی های آن است.

عادت ما می شکند، اما در منظری که در مناظر خونین، سرخی - سیلاب می شود و در بستر موج آن، اولاد مردم، در تقدیری که حتی لحظه هایش از فهم ما بیرون است، درست در لمحہ ای واژگون می شوند که شاید در اندیشه خوشی های آینده، شاید در جسورترین صورت تبارز، در جغرافیای میهن، پاس می دهند و نگهبان عزت و ناموس اند. چینیان می گویند: «ارزش یک تصویر، بیش از ده هزار کلمه است!» به راستی، در دنیای ما در جهانی که در عمق ذره ها، عظمت حیات گونه گون می شود و از نگرش پهنای کهکشان، اُبَهِت و عظمت آفرینش، ارزش دیدن را بیشتر می کند، ترسیم غم ها در خطوط ادبیات، اگر به تأثیر تصویر نباشد، در قدرت کلمات، تکان فکر و اندیشه می دهد تا آن چه دیده ایم، در بینش ما، ایده شود و در این جاست که در خلط قدرت بشری، مفهوم تلاش برای حفظ، عزت و ناموس، اصل می شود.

جغرافیای ما، سرزمین مردمان شریف، در فضای فرهنگ احترام، اگر در باور ها، رسوم و آیین ها، کتاب و قلم دارد، در آن منظر غم، در گورستان ها، در وادی خموشان، ثبوت می کند، تاریخی ترین سند ما در دارایی، واقعیت مردان، زنان، دختران و پسرانی ست که در خاک ها خفته اند، اما گواهی می دهند متن تاریخ، در جای دیگری به درستی وضاحت می دهد که خفتگان خموش در سرزمین شُهداء، در وزش پرچم ها، تکان چوب ها و خط های بستر جاوید، ریشه این ملت در عمق تاریخ است؛ هرچند به بهای هستی.

پهنای زمین های خفتگان، شهدا و رفتگان، در افغانستان ما، در هستی ای که جاوید باد، به احترام خون های ریخته، در شهادت تاریخ، اندیشه می دهد در تضاد زمانه (مرگ و هستی) آن چه برای بقا، اهم تر است، بهایی ست که برای زندگی، از زندگی گرفته اند.

گورستان ها، خاک های فرزندان که در فراموشی، گمنام شدند در رنگارنگی آن تکه ها، تاریخ، درس و اما اندوه و غمی ست که در فراسوی آن، هستی دیگر، اندیشه می شود و از ترسیم آن، اراده از درسی که می ماند، در سایه الم، توجه می دهد بحث حفظ، پاسداشت و حریت، هرچند در قلم پردازی، در ادبیات بیان و در کار فرهنگ، به راحتی و آزادی درمی نوردد، اما در تبارز کردار، در عظمت، سنگینی قربانی ای را بر دوش می گذارد که الحق، صاحبان بزرگی و عزت، کسانی می شوند که در خفتگان خموش در میان خاک ها، اما بزرگان تاریخ و هستی ملت هایی اند که از سهم خویش گذشتند و اما در خوان هستی، زنده هایی که در بستر دشواری های ما، به آسودگی می زیند، به درستی احترام نمی گذارند.

کاش از آن ایثار و حماسه، در سهم توده هایی می افزودند که از قسمت آنان بُریدند و در غم هایی که فراموش نمی شوند، اما در حیاتی به پایان می رفتند که در انجام هر نیکی و نکویی، پاداش می دهند و از فرهنگ آن، هرچند عزیزی نیست می شود، اما یاد او در ارزش آثار، کسانی را زندگی می دهد که در پایان هر شب و روز، اگر در عادت طبیعت رفتند، آسوده می روند.

سرزمین شهداء، خاک هایی از تکه ها، پرچم ها، توغ ها و چوب های لرزان در سیاهی های چشم گیر، در سکوت غم، بیشتر می شوند و در گرفت روزگار، حدودی افزوده است که خلاف عادت طبیعت، بار یافته گان آن، زودتر از فرجام زندگی، در کمال آرایش انسانی، جوانان، مردان و زنانی بودند که در اندیشه زندگی، ناگهان به نیستی می روند و در این طبیعت غیر، عادت ما در جایی می شکنند که صورت غم، بزرگ می شود و در دریای خون، نزدیکان، خواهران، مادران، پدران، برادران و دوستان ما، در رنگ های تصویر، اما در خاطرات ناخوشی تداعی شوند تا بنالیم و شکوه کنیم در تلخی این تاریخ تار، مقاطع حیات را بیشتر می کنند تا در فراموشی آسودگی های گذشته، در شور و شر مصائب، حیران و مجروح، در هرج و مرج تعدی و فشار، معنی زندگی در مُردگی به سرابی بماند که از آغاز تاریخ نحوست، در پی سیرابی به جایی نمی رسیم.

درد ما، درد های بسیار دارد. اگر ادبیات قلم، در سالیان دراز، درگیر شرح ماجراست و در این تفسیر، صورت تاریخ، سیاست، اقتصاد و فرهنگ در چپ و راست تمایل ها، از «چرا چنین شد؟» می آورد، اما در انجام آن، در مانده می شوند؛ زیرا وسعت غم های ما در تعریف ماجرای نیست که سیاسی می شود. در پستی و بلندی زمان، نوبت هر دو «مقدر» است، اما درد ما درد «نیستی» عزیزانی ست که هرچه «خوب» داشتیم، «بیشتر» بستند، کشتند و مجبور کردند بروند.

در سرزمین ما، گورهای خفتگان خوب، زیاد می شود. سرزمین شهداء؛ خاک هایی با تکه ها، پرچم ها، چوب ها و بُریده هایی که در وزش باد، تکان می خورند و این واقعیت در میان خاک های سرد، گرم و نمناک، که روزی بر فراز آن بودند، تاریخی از فرزندان فهیم، آگاه، مبارز و راستین، اما از دست رفته افغانستان شده است.

پایان